

دکتر حسین خسروی \*

نقدی بر حافظنامه، به بهانه ویراست جدید

# این شرح بی نهایت ...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
تلاشگاه معارف انسانی

نوشتار عرضه می‌شود. این مطالب عمدتاً سه دسته‌اند: نخست اینکه گاهی بی‌نی به‌ظاهر دشوار، معنا نشده یا درباره آن نکته‌ای گفتنی هست که - به‌دلیل رعایت اختصار یا هر دلیل دیگر - در حافظنامه نیامده؛ دوم، درباره بی‌نی یا لفتی و ترکیبی توضیحی داده شده که کافی نیست و بحث و توضیح بیشتری می‌طلبد؛ و سوم مواردی است که توضیحات آقای خرمشاهی را درباره موضوعی - شاید به خطا - نپسندیده و خطا پنداشته‌ام. در اینگونه موارد ضمن نقل توضیحات حافظنامه، نظر خود را مستند یا غیرمستند ارائه کرده‌ام. امید که سودمند افتد.<sup>۱</sup>

۱. ص ۴۱۶

آن شمع سر گرفته دگر چهره برفروخت

و این پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت

«شمع سر گرفته» به معنای شمعی است که نوک فتیله آن سوخته

حافظنامه اثر محقق گرانقدر آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در ۱۳۶۶ از سوی انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش به چاپ رسید و از بدو انتشار با استقبال طبقه کتابخوان به‌ویژه دوستداران شعر حافظ روبه رو شد. بی‌شک پرداختن به تمام زوایای شعر بیج در بیج حافظ و یافتن تمام دقایق آن، کاری است بس دشوار و البته از عهده یک یا چند نفر خارج است و شاید آنانی که به شعر حافظ - این شرقی‌ترین شعر زمین - عشق می‌ورزند، برای همیشه باب حافظ‌پژوهی را گشوده نگاه دارند تا هر روز نکته‌ای تازه از «حسن بی‌پایان» شعر او کشف شود. نگارنده این سطور که از علاقه‌مندان جدی شعر حافظ است، حافظنامه را در کنار مکتب حافظ، حافظ شیرین سخن، از کوچیه رندان، تاریخ عصر حافظ و چند اثر ارزشمند دیگر، از ارکان حافظ‌شناسی می‌داند و همیشه، اوقات خود را با مطالعه این آثار پر ثمر می‌گرداند. درجین مطالعه مستمر حافظنامه نکاتی به نظر می‌رسید که در این

کتابخانه  
اوراسیا و فرهنگ

آبان، آذر، دی

۱۳۸۵

۸۸



حافظنامه

بهاءالدین خرمشاهی

تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دهم، ۱۳۸۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

«پیر دهقان» را گفته‌اند ایهام دارد. باید تردید کرد. به نظر می‌رسد در این بیت صرفاً به معنای دهقان کهنسال باشد. اما چرا پیر و کهنسال؟ چون می‌خواهد بگوید این پند (مضمون مصراع اول) توصیه‌ی یک فرد دنیادیده و باتجربه است. در جای دیگر گفته:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی  
وانگهی اگر بخواهیم «پیر دهقان» را به «می» تعبیر کنیم، استعاره خواهد بود و ایهام فقط در معنای اولیه و قاموسی لغات است نه معنای ثانوی. ضمناً در این بیت بین کهن، سالخورده و پیر تناسب هست.

۴. ص ۴۵۲

در مصراع «مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت» مدام با مست ایهام تناسب می‌سازد.

و بد می‌سوزد یا شمعی که سرپوش آن را گذاشته‌اند و خاموش شده است. می‌گوید: آن شمعی که شعله‌اش فروکش کرده بود و رو به خاموشی می‌رفت، یا کلاً خاموش شده بود، دوباره فروزان شد. (در گذشته شمع را با سرپوش یا با دست خاموش می‌کردند و فوت کردن به آن را بدشگون می‌دانستند).

۲. ص ۴۲۳

«آستین افشاندن» کنایه از پایکوبی کردن است و در صورتی می‌توان معنای کنایی ترک کردن و انکار نمودن را از آن استنباط کرد که با حرف اضافه (بر، از، و نظایر آن) همراه باشد. آستین بر چیزی افشاندن یا آستین از چیزی افشاندن و ...

۳. ص ۴۳۰

غم کهن به می سالخورده دفع کنید  
که تخم خوش‌دلی این است، پیر دهقان گفت

۵. ص ۵۳۶

دل ضعیفم از آن می کشد به طرف چمن

که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد  
در بیت پارادوکس وجود دارد. می گوید: شاید بیماری صبا مرا درمان کند

۶. ص ۵۴۹

ای کبک خوش خرام کجا می روی؟ بایست

غره مشو که گریه زاهد نماز کرد  
در بحث «گریه زاهد» با توجه به قرینه «کبک» نظر شادروان مینوی  
به حقیقت نزدیک تر است چنانکه آقای خرمشاهی هم در معنای بیت  
جانب همین نظر را گرفته اند.

۷. ص ۵۵۳

در شاهدهی که از منشآت خاقانی نقل شده، «هیوه دل» استعاره از  
فرزند است نه محبوب.

۸. ص ۵۵۳

روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار

چرخ فیروزه طربخانه از این کهگل کرد  
حافظ پارادوکس زیبایی در این بیت گنجانده است. می گوید: چرخ  
فیروزه از روی خاکی (گردآلود) و اشک چشم من طربخانه ساخت. حال  
آنکه قاعدتا از چشم گریان و چهره گردآلود طرب بر نمی خیزد. در جای  
دیگر گفته:

حافظ آن روز طربنامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

۹. ص ۵۵۴

در ذیل شاهدهی دیگر - از انوری - نقل می شود برای شهرخی که بر  
خلاف شه پیلی بیشتر با اسب انجام می شده (و می شود):

به خدایسی که در ولایت غیب

عالم السیر و الخفیات است

که غمت شه رخم به اسب فراق

آن چنان زد که بیم شهمات است

۱۰. ص ۵۶۲

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت

یار دیرینه ببیند که با یار چه کرد

برای «یار دیرینه» سه مصداق می توان یافت: الف) غم، ب) عشق،

و ج) محبوب.

۱۱. ص ۵۸۰

«غزلیات عراقی» را می توان نه غزلیات سبک عراقی بلکه غزلیات  
خطه عراق عجم دانست در برابر تغزلات شاعران خراسان؛ همان اصلی  
که بعدها - از دوره بازگشت ادبی به بعد - مبنایی قرار گرفت برای

تقسیم بندی سبک های شعر فارسی به خراسانی، عراقی و ...

۱۲. ص ۵۸۲

گفته اند: «مهر و مهر (ویان) جناس خط دارد». درستش جناس ناقص  
است.

۱۳. ص ۵۹۳

در مصراع «رقییم سرزنش ها کرد کز این باب رخ برتاب»  
«باب» ایهام دارد: الف) در سرای محبوب، و ب) این بحث و فصل  
و ماجرا (عشق بازی)

۱۴. ص ۶۱۰

«داو» در مصراع «عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد» به  
معنای نوبت بازی نیست، بلکه به معنای افزودن خصل و گرو قمار  
است. در واقع «داو» یعنی آنچه بر سر آن قمار کنند و داوطلب در اصل  
یعنی کسی که خواهان افزایش خصل قمار است.

در قمار هر کدام از دو حریف می توانسته اند تا عدد هفده (البته از اعداد  
فرد) داو بخوانند که مجموعاً می شود نه بار، و در هر بار گرو (خصل)  
افزایش می یافته است. بدین صورت که داو اول معمولاً از چیزهای  
کم بها شروع می شده و سرانجام در پایان (خصل هفده) به دست خون  
(گرو نهادن جسم و جان) می انجامیده است.

با توجه به توضیحات بالا، معنای مصراع چنین می شود: در قمار  
عشق داو اول بر سر جان خوانده می شود (عاشق از همان اول از  
جان خود می گذرد در حالی که در بازی قمار در داو هفده جان را گرو  
می گذارند).

اصطلاح داو زدن معادل داو طلبیدن است و داو خواندن هم به این  
معناست.

مسعود سعد گفته:

با عالم پیور قمر می بازم

داو دو سر و سه سر همی خوانم

و آنکه بکشم همه دغای او

بنگر چه حریف آب دندانم

(مسعود سعد، ۱۳۶۴، ص ۴۹۴)

۱۵. ص ۶۳۰

«عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد»

رودکی گفته: «گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب»

۱۶. ص ۶۳۱

در معنای بیت:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

نوشته اند: «... ارغوان یا گل و گلبرگ خود که هم رنگ شراب سرخ

(ارغوانی، عقیقی) است به سمن جام خواهد داد و نرگس به علامت مهر

به لاله چشم خواهد دوخت».



در بیت مورد بحث «عقیقی» صفت نسبی است، یعنی سرخ رنگ به رنگ عقیق و جام عقیقی استعاره از گل‌های سرخ ارغوان است که از نظر شکل و رنگ شبیه جام بلورین هستند و کلاً معنای مصراع چنین می‌شود: ارغوان گل‌های سرخ خود را که شبیه جام می‌سرخ هستند به سمن تعارف خواهد کرد.

مصراع دوم را نیز شاید بتوان اینگونه معنا کرد که نرگس چشم به راه شکفتن شقایق و در حسرت دیدار او می‌ماند. چون نرگس به‌طور طبیعی پیش از شقایق می‌شکفت و همیشه آرزومند دیدار شقایق است. چنانکه نرگس و گل نیز «به یک جای نشکفتند به هم».

نگران به این معنا (چشم به راه و منتظر) در بیت زیر هم به کار رفته:

چشم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد

تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

۱۷. ص ۶۳۹

نوشته‌اند: از آنجا که حافظ در موارد دیگر به جای لطف نمودن، لطف کردن به کار برده است... [نقل شواهد] لذا می‌توان استنباط کرد که «لطف نمودن» برابر است با «لطف کردن» یعنی حافظ «نمودن» را به جای «کردن» به کار برده است. ذیل غزل ۳۴۲ هم بحثی همراه با نقل شواهد افزون‌تر در این خصوص آمده است. اما این کاربرد مخصوص حافظ نیست، دکتر خانلری می‌نویسد: «همکرد نمودن در ترکیب معادل کردن است و در همه موارد جانشین آن می‌تواند شد» (خانلری، ج ۲، ص ۱۳۴).

۱۸. ص ۶۵۵

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند  
درباره «چهره بر افروختن» نوشته‌اند: «بر افروختن چهره بر اثر هیجانات طبیعی، یا محتمل‌تر از آن: کاربرد لوازم آرایش چون غازه و نظایر آن». سپس دو شاهد از حافظ نقل شده:

دوش می‌آمد و رخساره بر افروخته بود

رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم؛  
اما نه در بیت مورد بحث و نه در دو مصراع که به‌عنوان شاهد آورده شده به هیچ‌وجه «کاربرد لوازم آرایش چون غازه» محتمل نیست. احتمال درست آن است که «چهره برافروختن» را سرخ شدن چهره بر اثر شادی یا خشم بدانیم (همان هیجانات طبیعی). از این رو آنجا که حافظ گفته است «دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود»، برافروختگی چهره را باید حاکی از خشم و عتاب «او» دانست با عاشقان یا عاشق غمزدمای که دلش را سوزانده بود. در شاهد دوم یعنی «رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم»، اینجا شادمانگی، تبسم و لیخند ملیح او را می‌خواهد که از گلبرگ‌های گل سرخ نیز برایش زیباتر است.

در بیت مورد بحث آنجا که چهره برافروختن صرف را نشان دلبری نمی‌داند به یقین از چهره برافروختن، خشم و عتاب مورد نظر است،

چون «هزار نکته» در کار دلبری هست و نمی‌توان به‌آسانی و با عتابی خشک از آن «لاف زد».

۱۹. ص ۶۲۲

هر می‌لعل کز آن دست بلورین ستدیم

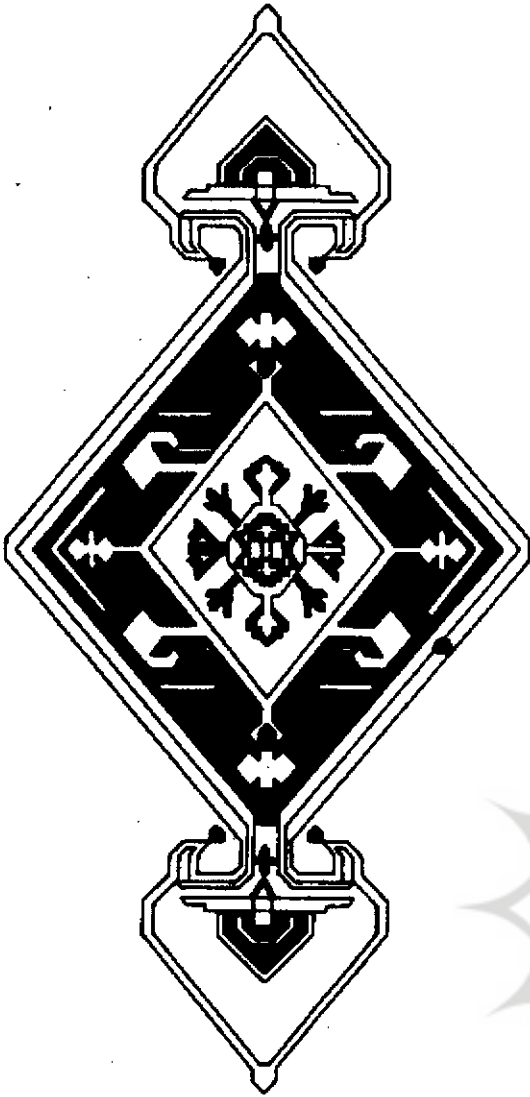
آب حسرت شد و در چشم گهربار بماند  
بیت به این صورت معنا شده: «هر شراب سرخی که از دست بلورین یار خود گرفتیم بر اثر مرارت‌های روزگار و فراز و نشیب‌های عشق، گوارا نشد، بلکه به صورت آب حسرت در چشمانم حلقه زد یا به صورت اشک در آمد».

معنای خوبی نیست. وقتی زهر از قیل او نوشدارو تلقی شود، می‌لعل جسای خود دارد. آنچه در مصراع دوم از آن سخن می‌رود، یاد و خاطره آن می‌لعل است که از دست بلورین یار (ساقی) می‌گرفته و اکنون (در زمان محتسبی که فسق خود را از یاد برده) حسرت آن روزها در اشک حافظ دیده می‌شود. نظیر آنکه فرموده «به آب دیده بشویم خرقه‌ها از می». می‌دانیم که حافظ چرا باید خرقه‌اش را از می، بشوید و نیز می‌دانیم که چرا با آب دیده می‌شسته است. پس بیت را به‌طور کامل اینگونه معنا می‌کنیم: به یاد و خاطره (آن روزگار خوشباشی و شادخواری و) باده گلگونی که از دست بلورین یار (ساقی) می‌گرفتیم، اکنون اشک حسرت از چشم گریان می‌باریم.

۲۰. ص ۶۶۲

درباره «گرو نهادن دل» در وجه می» پس از نقل شواهد گفته‌اند: «چنانکه ملاحظه می‌شود حافظ خرقه را که ناموس طریقت و شیء محترم و مقدسی است در بهای باده به گرو می‌گذارد، و بعدها چون اهتمایی در آزاد کردن خرقه‌اش از رهن نداشته است، پیر می‌فروشان خرقه و سجاده او را به گرو بر نمی‌دارد».

اینکه پیر می‌فروشان «خرقۀ» حافظ را در وجه می نمی‌پذیرد، از بد حسابی حافظ نیست، از بی‌ارزشی و بی‌اعتباری خرقه‌ای است که خرقه‌پوشان ریا کار بسی فخر و نازش هم به آن داشتند. در اکثر



شواهدی هم که از حافظ نقل شده همین معنا نهفته است. مثلاً می‌گوید: من این خرقة را «که پیر می‌فروشانش به جامی بر نمی‌گیرد» می‌سوزانم چون به یک جام هم نمی‌ارزد. البته به تبع اثبات بی‌ارزشی خرقة، بی‌اعتباری خرقة‌پوشان ریاکار هم ثابت می‌شود و طنز حافظ همین جاست.

۲۱. ص ۶۶۳

داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید

خرقة رهن می و مطرب شد و زنار بماند  
در معنای این بیت نوشته‌اند: «دلقی داشتم که برای حفظ ظاهر و آبروداری خوب بود ولی از ناچاری در گروهی عیش و عشرت رفت، ولی زنار که هیچ خریداری نداشت و در عین حال مایه بدنامی من هم بود، بماند».

اما باید توجه داشت که مقصود اصلی شاعر در این بیت بیان بی‌ارزشی زنار نیست که بگوید زنار من خریدار نداشت، بلکه مقصود او افشای زهد ریایی خویش است به همان سبک و سیاقی که در جاهای دیگر به‌عنوان یک منتقد اجتماعی خود را هدف انتقادها قرار می‌دهد.

می‌گوید: خرقلای داشتم که صد عیب مرا ( و از جمله زناری را که زیر خرقة بسته بودم) می‌پوشاند؛ اکنون مجبور شدم خرقة را رهن باده بگذارم (طنز) و زناری که زیر خرقة بسته بودم آشکار شد (طنزی دیگر)، در نتیجه همه از زهد ریایی من آگاه شدند. زنار زیر خرقة بستن مضمونی است شایع و کنایه از زهد آشکار و کفر پنهان. سعدی گفته:

من از این دلق مرقع به درآیم روزی

تا همه خلق بدانند که زناری هست

(سعدی، ۱۳۶۲، ص ۴۵۲)

۲۲. ص ۶۶۵

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

معنا شده: «باید با نیک و بد کنار آمد و سازگاری پیشه کرد، چه سرانجام جز خداوند هیچ چیز بر عرصه هستی پایدار نخواهد ماند».

اولاً باید اشاره شود که در مصراع نخست لف و نشر وجود دارد، شکر از نقش نیک و شکایت از نقش بد. در ثانی بهتر است بیت به این شکل معنا شود: نباید از نیک زمانه چندان شاد و از بد آن خیلی گله‌مند شویم. چون سرانجام همه ما فنا و نابودی است و همه این نقش‌ها - نیک و بد - محو خواهد شد.

فردوسی گفته:

نباشد همی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بود یادگار

(فردوسی، ص ۹۳)

۲۳. ص ۶۶۶

توانگرا دل درویش خود به دست آور

که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند

درباره «دل درویش» نوشته‌اند: «ایهام دارد السف) دل متعلق به درویش، و ب) دلی که خود درویش است یعنی فقیر و تهی دست است» و بعد افزودند: «هؤید قرأت دوم این است که دل درویش خود، به معنای دل مردم درویش و نیازمند به خود، کمی غریب است».

اما هیچ غریب نیست و اتفاقاً قریب هم هست، چون حافظ فرد درویش را در برابر فرد توانگر قرار داده است و من باب نصیحت می‌گوید: ای منعم به درویشان لطف و بخشش کن و با این کار دل آنها را به دست بیاور، چون اگر از ثروت خود انفاق نکنی سرانجام مرگ آن را از چنگ تو درمی‌آورد. به شواهد زیر بنگرید:

ای صاحب گرامت شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن درویش بینوا را

و:

خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کوبیت

دری دیگر نمی‌داند رهی دیگر نمی‌گیرد

و:

پرش حال دل سوخته کن بهر خدا

نیست از شاه عجب گر بنوازد درویشی

۲۴. ص ۷۰۶

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار

ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند  
مؤلف محترم ذیل این بیت توضیحاتی درباره «مستوری و مستی»  
آورده‌اند و این دو را با دو اصطلاح «صحو و سکر» مترادف دانسته‌اند.  
در صورتی که چنین برداشتی اگر هم صحیح باشد، نمی‌توان آن را به  
تمام شواهد موجود تسری و تعمیم داد.  
واژه «مستوری» در شعر حافظ و سعدی اغلب در معنای زهد و  
پارسایی به کار رفته است. در بیت زیر از سعدی این جنبه معنایی  
آشکارتر است:

تو پارسایی و رندی به هم کنی سعدی

میسرت نشود، مست باش یا مستور  
یعنی نمی‌توانی هم مستور (پارسا) و هم رند (مست) باشی. یا این  
باش یا آن.  
حافظ گاهی «مستوری و مستی» به کار برده و گاهی «رندی و  
زاهدی»:

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست

آنچه استاد ازل گفت بکن آن کردم

و:

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است

آن به که کار خود به عنایت رها کنند

۲۵. ص ۷۱۳

گنار کن جو صبا بر بنفشه زار و ببین

که از تطاول زلفت چه بی‌قرارانند  
«بی‌قراری» بنفشه آن است که چون گیسوی یار را در رنگ و بو از  
طره مفتول خود برتر دیده در تب و تاب افتاده (تاب بنفشه می‌دهد...).

۲۶. ص ۷۱۴

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن

مرو به صومعه کان جا سیاه کارانند  
«سیاه‌کار» را علاوه بر معنایی که از لغت‌نامه برای آن نقل شده،  
می‌توان به معنای فریبکار هم گرفت (کسی که دیگران را سیاه  
می‌کند).

۲۷. ص ۷۳۷

حافظ این خرقة که داری تو ببینی فردا

که چه زنار ز زیرش به دغا بکشایند  
نوشته اند: «معنای مصراع دوم این است که خواهی دید که چه  
زناری که تو به دغا یا به دغایی و دغلی بستهای از زیر خرقة تو خواهند  
یافت و خواهند گشود».

چنین به‌نظر می‌رسد که ایشان «به دغا» را قید برای بستن زنار  
گرفته‌اند (به دغا... و دغلی بستهای) در صورتی که باید قید برای

گشودن باشد (به دغا بکشایند) چنانکه در صفحه ۷۳۶ خود ایشان هم  
اشاره کرده‌اند. به هر شکل «دغا» به نوعی در معنای بیت گره می‌افکند  
و شاید حق با آنان باشد که «جفا» را برگزیده‌اند.

۲۸. ص ۷۳۸

سال‌ها دقت را ما در گرو صهبها بود

رونق میکسده از درس و دعای ما بود  
در معنای بیت از قول شادروان غنی نقل شده: «ظاهراً مقصود این  
است که میکده با داشتن مشتری (ای) از اهل علم و اهل درس و دعا،  
رونقی داشت».

بهرتر آن است که بگوییم رونق میکده از دفترها (ی درس و دعا)یی  
است که سال‌ها به گرو نهاده می‌شد. طنز بیت آشکار است.

۲۹. ص ۷۳۸

«که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود»

این واو توضیح می‌خواهد (بنگرید به: شفیعی کدکنی، ص ۲۳).

۳۰. ص ۷۴۰

در تعریف ضمنی «آن» گفته شده: «آن جاذبه دریافتنی و ناگفتنی که  
آمیزه‌ای از حسن و ملاحظت و جاذبه جنسی است».  
باید علاوه بر «جاذبه جنسی»، «حسن» (و شاید ملاحظت را هم) از  
این تعریف حذف نمود، چون «آن» کیفیتی غیر از حسن است. حافظ  
در جای دیگر گفته:

این که می‌گویند «آن» بهتر ز حسن

یسار ما این دارد و آن نیز هم

۳۱. ص ۷۴۹

در مصراع «پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود» پیش و  
بیش جناس خط دارند.

۳۲. ص ۷۷۸

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من

آری به یمن لطف شما خاک زر شود

«کیمیای مهر» ایهام دارد:

الف) مهری (مهربانی و محبتی) که همچون کیمیا اجسام بی‌ارزش  
را ارزشمند می‌سازد.

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟

اکسیر عشق در جسم افتاد، زر شدم

(سعدی، ۱۳۶۲، ص ۵۴۹)

ب) مهری که همچون کیمیا (وجود ندارد و) فقط نامی از آن برده  
می‌شود.

منسوخ شد مروت و معلوم شد وفا

وز هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا

(جلی، ص ۱۳)

و «زرگشت» محتمل دو معناست: الف) مثل زر ارزشمند شد، و ب)  
مثل زر زرد شد.

تا زود رسد ز دور در وصل گزند  
خواهی که تو روز ناید ای سرو بلند  
زلف سیه دراز در شب پیوند  
(مسعود سعد، ۱۳۶۲، ص ۶۹۶)

### ۳۷. ص ۸۳۱

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر  
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر  
در خصوص این بیت نوشته اند:

«در این بیت ظرافتی که احتمالاً خاص حافظ است به کار رفته است. یعنی معلوم نیست مصراع دوم تأکید مصراع اول است، یا همان محتوای نصیحت. به این شرح که: هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر، هم می‌تواند تأکید برای بهانه نگرفتن و نصیحت شنفتن باشد، و هم نص آن نصیحتی که مراد حافظ است و در مصراع اول به آن اشاره کرده بود.»

باید گفت نص آن نصیحتی که مراد حافظ است فی الواقع بیت بعدی است. این بیت:

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار  
که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر  
و مصراع دوم بیت نخست یک جمله معترضه است؛ مانند:  
دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش  
وز شما پنهان نشاید کرد سر می‌فروش  
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع  
سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت کوش

و مثال زیر از سعدی:

یکی بند می‌داد فرزند را  
نگه دار پند خردمند را

مکن جور بر خردگان ای پسر  
یک روزت افتد بزرگی ز سر

(سعدی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۵)  
شاید بهتر باشد در مورد این شیوه بیان چهار مصراع که مصراع دوم آن جمله معترضه واقع می‌شود به جای ظرافت، اصطلاح کژتابی را به کار ببریم و در هر صورت اختصاص به حافظ ندارد و بسیار شایع است.

### ۳۸. ص ۸۳۵

مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی  
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز  
«نکویی کن و در آب انداز» با توجه به کاربرد خاص آن در این بیت، محتمل دو معناست: الف) توشه‌ای از نیکی برای خود بیندوز، و ب) لطف کن و مرا در آب (همان می) بینداز.

### ۳۹. ص ۸۳۶

ز کوی میکده برگشته‌ام ز راه خطا  
مرا دگر ز کرم باره صواب انداز

آنچه این ایهام را می‌سازد دوگانگی وجه شبه است.  
مصراع دوم بیت نیز طنز دارد؛ مانند بیت زیر:  
سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب  
این همه از نظر لطف شما می‌بینم

### ۳۳. ص ۷۸۶

در بیت:  
اگر به باده مشکین دلم کشد شاید  
که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید  
مشکین با بوی ایهام تناسب دارد.

### ۳۴. ص ۸۱۲

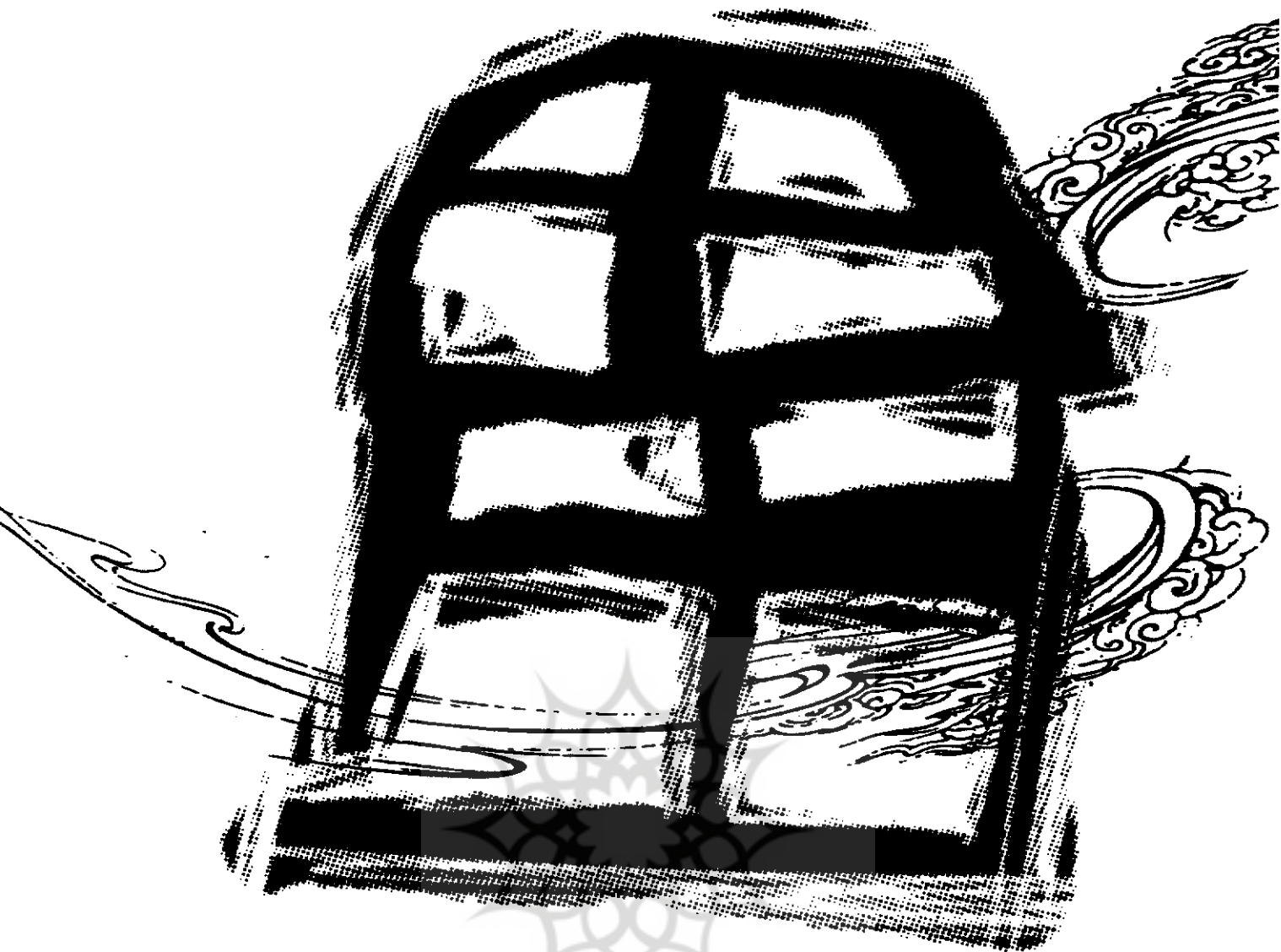
دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک؟  
جامه‌ای در نیکنمایی نیز می‌باید درید  
«جامه در نیکنمایی دریدن» همان دریدن جامه از شدت شوق است.  
در واقع مصراع دوم توجیه یا تعلیلی است برای چاک شدن دامن در مصراع نخست. می‌گوید: اگر رندی دامن جامه‌اش را چاک زد او را ملامتی نیست. به هر حال از شدت اشتیاق باید چنین می‌کرد.  
اما چرا گفته در نیکنمایی؟ چون دریده بودن جامه گواهی می‌توانسته باشد بر فسق و بدنامی کسی، ولی این جامه دریدن رند از آن گونه نیست.

### ۳۵. ص ۸۱۴

چو در میان مراد آورید دست امید  
ز عهد صحبت ما در میانه باد آرید  
مراد محتمل دو معناست: الف) آرزو و مقصود، و ب) محبوب.  
در جای دیگر گفته:  
چو با حبیب نشینی و باده‌پیمایی  
به یاددار محبان باد پیمارا

### ۳۶. ص ۸۲۱

معاشران گره از زلف یار باز کنید  
شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید  
استاد دکتر میرجلال‌الدین کزازی این بیت را چنین معنا کرده‌اند:  
«... شبی آنچنان خوش که خواجه، مانند هر زمان خوش دیگر از زودگذری آن اندیشناک است و برای آنکه شب شادمانی هر چه بیش بیاید، چاره‌ای می‌اندیشد و از یاران و همنشینان در می‌خواهد که گره از زلف یار که سیاه و بلند است و شبگون بکشایند، تا چونان افزونه‌ای، به شب بیبوندند و شب دیر باز گردد» (کزازی، ص ۷۰).  
مؤید نظر ایشان، رباعی زیر از مسعود سعد است:  
ترسم ما را ستارگان چشم زنت



معنای ظاهری تیره شدن آئینه است. چنانکه گفته: آینه‌دانی که تاب آه ندارد.

۴۱. ص ۸۵۸

من و همصحبتی اهل ریا؟ دورم بـااا!

از گرانان جهان، رطل گران ما را بس  
رندانه می‌گوید: اگر به‌ناچار «گرانی» را باید تحمل کرد، من رطل  
گران را ترجیح می‌دهم. (زاهدان و صوفیان گران‌جان مصداق «اهل  
ریا» می‌مصراع اولند).

۴۲. ص ۹۴۱

در مصراع «طمع به دور دهانت ز کام دل ببریدم» دهان با کام  
ایهام تناسب دارد. در جای دیگر گفته: صد بار بگفتی که دهم زان  
دهنت کام.

۴۳. ص ۹۶۴

من که از آتش دل چون خم می‌در جوشم

مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم  
نوشته‌اند: «مصراع دوم تشبیه تمثیلی مفصلی دارد. مهر بر لب زدن  
برای حافظ یعنی خاموشی پیشه کردن و برای خم یعنی بسته بودن یا  
به گل گرفته بودن سر خم، خون خوردن برای حافظ یعنی رنج بردن

نوشته اند: «... معلوم نیست که راه درست یا صواب همان راه اول  
است که راه می‌کند رفتن باشد، یا راه بازگشت و اعراض از می‌کند. به  
همین جهت طنز ظریفی نیز در این بیت احساس می‌شود».

در غزلی که سرایا در وصف می و یک خم‌ریه تمام عیار است، چرا  
باید مفهوم «راه صواب» معلوم نباشد، و اگر طنزی هم در بیت هست  
همین نکته است که حافظ برگشتن از راهی را که پیمودن آن - شرعاً  
و عرفاً - خطا محسوب می‌شود، خطا می‌شمرد؛ سهل است پیمودن آن  
را صواب هم می‌داند. در جای دیگر گفته:

کار صواب باده پرستی است حافظاً

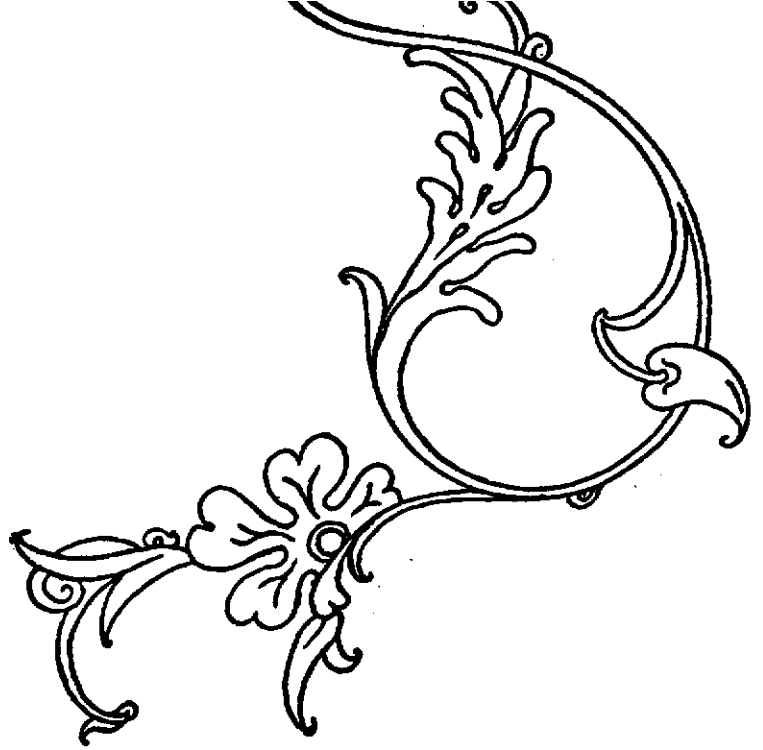
برخیز و عزم جزم به کار صواب کن

۴۰. ص ۸۵۱

یارب آن زاهد خود بین که به جز عیب ندید

دود آهیش در آئینه ادراک اتـــداز  
اولاً بیت طنز دارد. می‌گوید: زاهد خودبین است و فقط عیب می‌بیند.  
به یک معنا یعنی خودش سرایا عیب است، ثانیاً بیت باید اینطور معنا  
شود: خداوند آئینه ادراک آن زاهد خود پسند را - که عیب جوی رندان  
است - تیره گردان تا دیگر خودبین نباشد.  
ثالثاً افتادن دود آه در آئینه (در اینجا) به معنای اثر کردن نیست، به





...  
در بیت پارادوکس وجود دارد (شمیسا، ص ۷۹)، و همچنین در بیت  
نهم همین غزل: من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست.

۴۶. ص ۱۰۱۴

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

با دل زخم کش و دیده‌ی گریبان بروم

نوشته اند: «تشبیه تمثیلی و مرکب زیبایی... دارد» این تشبیه نیز  
تمثیلی نیست. (بنگرید به: شماره ۴۳)

۴۷. ص ۱۰۶۹

«بحر معلق» را کنایه از آسمان دانسته‌اند. استعاره بودن آن مسلم  
است.

۴۸. ص ۱۰۷۱

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند

مرید خرقة دُردی کشان خوشخویم

دربارهٔ ترکیبات این بیت توضیحاتی همراه با ذکر نسخه بدل‌ها... که  
نشان از تردید شارح دارد - آمده ولی بیت معنا نشده است. معنای بیت  
طبق ضبط نسخهٔ قزوینی چنین است:

زاهد ترش‌سرو (یا خرقة او) را نمی‌توان در وجه می‌نهاد. من ارادتمند  
خرقة دردنوشان هستم که به‌سادگی آن را گرو باده می‌نهند.

۴۹. ص ۱۰۷۵

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست

که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

دربارهٔ «می‌کشدم» ضمن نقل حاشیهٔ علامه قزوینی و دکتر خانلری،  
نظری اظهار نداشتند. تعلیقهٔ دکتر خانلری این است: «می‌کشدم»  
صیغهٔ مضارع از فعل کاشتن. این صیغه نادر به‌کار رفته و صورت معمول  
آن می‌کارد است.»

اما به نظر می‌رسد «می‌کشد» فعل مضارع از کشیدن باشد و بر  
اساس آن معنای بیت چنین می‌شود: اگر من خار (بد) یا گل (خوب)  
هستم، ملامتی بر من نیست، باغبانی استاد در کار پرورش من است و  
چنانکه او می‌خواهد - و مرا به طرف گل بودن یا خار بودن می‌کشانند -  
می‌رویم. در جای دیگر گفته:

مکن در این چمنم سرزنش به خودروی

چنانکه پرورشم می‌دهند می‌رویم

۵۰. ص ۱۰۸۳

ای عاشقــــــــــــــــان روی تو از ذره بیشتر

من کی رسم به وصل تو کز ذره کمترم

در خصوص این بیت که به‌عنوان شاهد نقل شده، نوشته‌اند: «در این  
بیت، از ذره کمترم یعنی خوار و بی‌مقدارم» و بعد افزوده‌اند: «احتمالاً  
این ظرافت را از کمال‌الدین اسماعیل اقتباس کرده است. کمال‌الدین  
گوید:

بر تیــــــــــــــــغ آفتاب گذارم به رقص گام

اندر هوای او که نه از ذره کمترم»

و غصه خوردن و دم بر نیاوردن، برای خم یعنی جوش زدن مایع می  
در دل آن».

در مصراع دوم تشبیهی به‌کار نرفته است و تشبیهی هم که در کل  
بیت گسترده شده تشبیه تمثیل نیست. تشبیه به‌کار رفته این است:  
من چون خم می‌در جوش، مهر بر لب زده، خون خور(نده) و خاموش  
هستم

در این تشبیه مرسل و مفصل ( صریح ) چهار وجه شبه وجود دارد  
و به اصطلاح وجه شبه متعدد است( مثل تشبیه چهره به گلبرگ در  
لطافت و سرخی) و بحث دربارهٔ ارتباط معانی دوگانهٔ وجه شبه با مشبه  
و مشبه‌به مربوط می‌شود به تحقیقی با تخیلی بودن وجه‌شبه. یعنی  
وجه‌شبه در ارتباط با مشبه ( حافظ ) تخیلی و در ارتباط با مشبه‌به (خم)  
تحقیقی است و این هر چهار وجه شبه ( در جوش بودن، مهر بر لب  
زدن، خون خوردن و خاموش بودن) را شامل می‌شود.

۴۴. ص ۹۷۷

طراز پیرهنم زر کشم مبین چون شمع

که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

پیراهن زربفت شمع را «هالهٔ طلایی شمع» دانسته‌اند و درست  
به نظر نمی‌آید. مراد از پیراهن شمع باید جسم مومین شمع یا چنانکه  
منوچهری دامغانی گفته فتیلهٔ شمع باشد. توجه داشته باشیم که حافظ  
می‌گوید همچون شمع سوزهای نهانی درون پیرهن دارم حال آنکه  
اگر پیراهن شمع را هالهٔ طلایی شعله بدانیم آن سوز(خود شعله) نهانی  
نخواهد بود.

۴۵. ص ۹۸۴

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج‌ها

کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

در معنای بیت نوشته‌اند: «من که از اشک خونین خود به مقامات  
معنوی رسیدم، گویی گنج‌ها دارم حتی ...»

معنا نارساست. شاعر می‌گوید: من اشک خونین می‌ریزم و از قطرات  
لعل‌لسان و یاقوت مانند اشک گنجی فراهم ساخته‌ام، از این رو حتی

احتمال بیشتر آن است که حافظ این شیوه مضمون سازی را از سعدی اقتباس کرده باشد. از این بیت:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من

از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم

(سعدی، ۱۳۶۲، ص ۵۷۳)

همچنین ظرافت نهفته در بیت زیر را هم:

از جرعه تو خاک زمین دُر و لعل یافت

بیچاره ما که پیش تو از خاک کم‌تریم

۵۱. ص ۱۰۸۴

کمتر از ذره نئی پست مشو مهر — بورز

تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

نوشته‌اند: «مهر، در مهر بورز هم از یک سو با عشق و از سوی دیگر

با خورشید ایهام تناسب دارد.»

ایهام تناسب با خورشید به جای خود، ولی در بیت واژه عشق به کار

رفته که ایهام تناسبی با مهر بسازد؛ گو اینکه اگر هم به کار رفته بود،

تناسب می‌داشتیم نه ایهام تناسب.

۵۲. ص ۱۱۰۹

بالا بلن — د عشوه‌گر نقشباز من

کو تاه کرد قصه زهد دراز من

نوشته اند: «... شاید مرادش قصه دراز زهد من است، چه دراز بهتر

می‌تواند صفت قصه باشد تا صفت زهد.»

ایرادی ندارد که «دراز» صفت زهد باشد. زهد دراز یعنی زهد طولانی

مدت؛ زهدی که بر اثر گذشت سالیان قاعدتا می‌یابد چنان جای گیر شده

باشد که مشکل بتوان آن را کنار گذاشت و طنز آن در همین جاست که

می‌گوید: او با یک عشوه به زهد چندین و چند ساله من پایان بخشید.

۵۳. ص ۱۱۲۸

شاهنشین چشم من تکیه‌گه خیال توست

جای دعاست شاه من بی تو میاد جای تو

«بی تو میاد جای تو» ایهام دارد: الف) چشم من خالی از خیال تو میاد، و ب) بدون تو، چشم من نیز میاد. نیز در «جای دعاست» ایهام است: الف) شاه نشین چشم من جای دعاست، و ب) اکنون که سخن از خیال تو پیش آمد فرصت خوبی است برای دعا در حق تو.

۵۴. ص ۱۱۳۱

آبی سه روزنامه اعمال ما فشان

باشد توان سترد حروف گناه از و

آیا این «آب»، می نیست؟ اگر باشد، طنزی خواهد داشت شبیه به:

ساقی بیسار آبی از چشمه خرابات

تا خرجه‌ها بشویم از عجب خانقاهی

در هر دو بیت پارادوکس «تطهیر با می» زمینه‌ساز طنز است.

۵۵. ص ۱۱۳۹

در سرای مغان رفته بود و آب زده

نشسته شیخ و صلابی به شیخ و شاب زده

سبو کشان همه در بندگی بسته کمر

ولی ز ترک کله چتر بر سحاب زده

سودی عبارت «از ترک کله چتر بر سحاب زده» را در وصف پیر

دانسته و آقای خرمشاهی ضمن نقل نظر سودی نوشته‌اند: «البته چتر و

ترک کلاه می‌تواند متعلق به سبو کشان هم باشد. یعنی سبو کشان خادم

پیر مغان و سرای مغان‌اند ولی پایگاه معنوی رفیعی دارند به طوری که

کلاهشان از ابرها هم در گذشته است.»

صواب همین است که ایشان گفته‌اند و نظر سودی به کلی نادرست

است. بیت می‌گوید: بندگان پیر مغان در سر بلندی سر به آسمان

می‌سایند.

تلاش شاعر را در خلق این پارادوکس نباید از نظر دور داشت. او

سبو کشان را بندگان سرافراز می‌خواند. مانند گدایان دُرد نوشی که - در

دو بیت زیر - شاه نشانی می‌کنند:

بر در میکده رندان قلندر باشن —

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

۵۶. ص ۱۱۴۸

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب

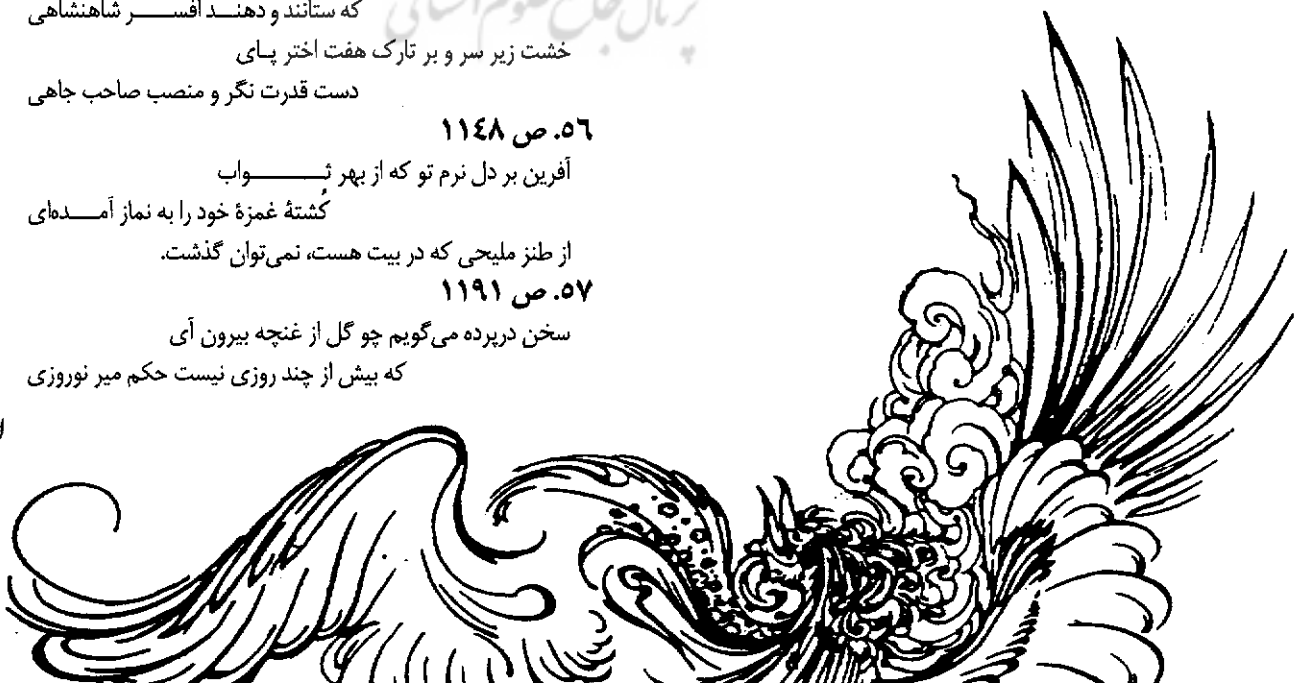
کشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای

از طنز ملیحی که در بیت هست، نمی‌توان گذشت.

۵۷. ص ۱۱۹۱

سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از چند روزی نیست حکم میر نوروزی





ذیل این بیت چکیده‌ای از مقاله علامه قزوینی درباره «میر نوروزی» و بیت مورد بحث - با نظر تأیید - نقل شده. علامه قزوینی این بیت را دلجویی حافظ از خواجه جلال‌الدین تورانشاه می‌داند، هنگامی که به بدگوی رکن‌الدین شاه حسن، وزیر دیگر شاه شجاع، به زندان افتاده بود. یعنی اینکه رکن‌الدین حسن دولت مستعجل دارد.

البته در غزلی دیگر هم به این موضوع تاریخی اشاره شده است. ولی با توجه به جنبه نمادین شعر حافظ و چندمعنایی بودن آن می‌توان تفسیر دیگری هم از این بیت ارائه داد، بدین گونه که: بهار عیش و عشرت چند روزی بیش نیست و حیف است که چنین فرصت گرانبهایی به گوشه‌نشینی و عزلت صرف شود.

مؤید این قرائت صلاهی عامی است که حافظ در بهره‌گیری از «عیش نقد» سر داده و همگان را به معتنم شمردن «مجال عیش» فراخوانده است. مضمونی که اتفاقاً در بیت پنجم همین غزل نیز دیده می‌شود. سند محکم‌تر و مطمئن‌تری که چنین برداشتی را مجاز می‌شمرد و بلکه تجویز می‌کند حضور «بهار» است و خودتان می‌دانید که بهار در دل و جان حافظ چه رنگ‌هایی می‌ریزد و چه نقش‌هایی می‌زند.

۵۸. ص ۱۱۸۹

میی دارم چون جان صافی و صوفی می‌کند عیش

خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی

این بیت طنزآمیز توضیحی ندارد.

شاعر به کنایه صوفی را دیوانه خوانده است، مانند بیت زیر که به آن اشاره کرده‌اند:

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت

عاقلامکن کاری کاورد پشیمانی

عاقل کاری نمی‌کند که پشیمان شود و زاهد که چنین کرده یقیناً از عقل بهره‌ای ندارد.

۵۹. ص ۱۲۱۰

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی

کز غمش عجب بینم حال پیر کنعانی

«عزیز» که در اینجا به معنای محبوب و گرامی است، با «یوسف» ایهام تناسب می‌سازد. «ای برادران رحمی» طنز دارد (یکی از منتقدان برادران غیور را هم - در غزل ۲۴۲ - دارای طنز دانسته‌اند که درست نیست و غیور در اینجا به معنای حسود است).

معنای بیت: یار دل‌بینم رفت، ای دوستان مددی کنید و او را به من بازسانید چون این عاشق پیر و ناتوان در فراق او حال اسفباری خواهد داشت.

۶۰. ص ۱۲۱۵

درباره مصراع «تیبند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی» نوشته‌اند: «خصوص اسرار پنهانی را دو گونه می‌توان خواند و معنا کرد: الف) خصوصاً اسرار پنهانی راه و ب) اسرار خصوصی پنهانی را».

به نظر می‌رسد وجه دوم صحیح نباشد، چون «خصوص» قید است و

اگر این قید را برداریم، حکم کلی پیش از آن «تیبند چشم نابینا» معنای خود را از دست می‌دهد و کلاً معنای مصراع نیز مغشوش و اینگونه خواهد شد: چشم نابینا اسرار خصوصی پنهانی را نمی‌بیند. یعنی اسرار غیر خصوصی و غیر پنهانی را می‌بیند!

۶۱. ص ۱۲۱۸

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیسمن

در این چمن که گلی بوده است یا سمنی

نوشته‌اند: «یاسمنی: می‌توان «یا» را جدا از سمن خواند و هم همراه آن. به هر حال سمن و یاسمن از یک خانواده بلکه یک چیزند».

قطعا در بیت فوق ذکری از «یاسمن» نشده و «یا»ی پیش از «سمن» حرف ربط است (برای اباحه)؛ یعنی چنان تند باد حوادث بر این چمن وزیده که اثری از گل‌ها و ریاحین دیده نمی‌شود و فی‌المثل نمی‌توان فهمید که سابقاً در این چمن «سمن» یا «گلی» (گل سرخ) هم وجود داشته است. بر اساس قرائت پیشنهادی ایشان عبارت: در این چمن گل، یاسمن بوده است؛ توجیهی نخواهد داشت. مثل این است که بگوییم: در این چمن بنفشه، نسترن بوده است.

۶۲. ص ۱۲۲۸

چشمت به غمزه خانه مردم خراب کسرد

مخموریت مباد که خوش مست می‌روی

در این بیت - که هیچ توضیحی درباره آن داده نشده - شاعر با ظرافت و زیبایی محبوب را از تندروری و بی‌توجهی به عاشقان بر حذر می‌دارد و می‌گوید اینگونه مستانه رفتن مخموری در پی دارد امیدوارم هیچ‌وقت مخمور نشوی، چنین مستانه رفتار نکن. در جای دیگر گفته:

می‌روی و مزگانست خون خلق می‌ریزد

تیسز می‌روی جانا ترسمت فرومانی

نیز در این بیت چشم با مردم ایهام تناسب و با غمزه، مخمور و مست تناسب دارد. خراب نیز با مخمور و مست ایهام تناسب دارد.

۶۳. ص ۱۲۳۴

همچو جم جرعه ماکش که ز سر دو جهان

پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

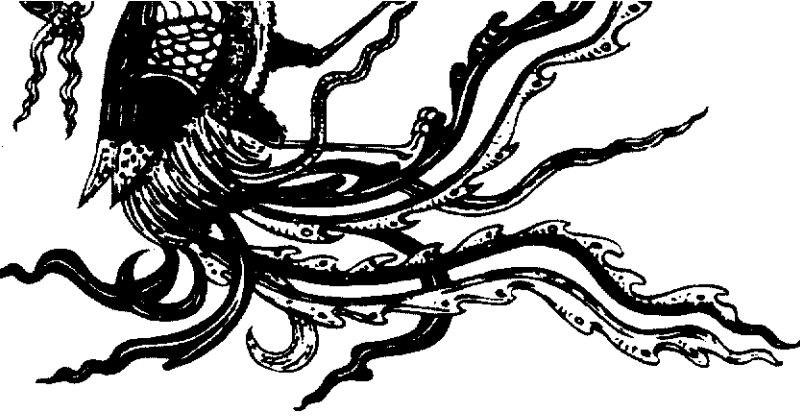
نکته حافظانه این است که می‌گوید: جم نیز با آن همه شوکت و عظمت، جرعه نوش جام ما (اهل میخانه) بود.

۶۴. ص ۱۲۳۴

تسو دم فقر ندانی زدن، از دست مده

مسند خواجه‌گی و مجلس تورانشاهی

از این بیت و اشارات دیگر حافظ چنین بر می‌آید که خواجه جلال‌الدین تورانشاه مدتی بر اثر تمایلات درویشی با اهل خانقاه نشست و برخاست می‌کرده است. اما ظاهراً حافظ از هم‌نشینی این وزیر گشاده دست و خوش مشرب با صوفیان - که ترک مخالطت با رندان را در پی داشته - خشنود نبوده است. از این‌رو چند بار تورانشاه را به دوری از خرقه‌پوشان سفارش کرده است.



در غزل زیر که از وحدت موضوعی نیز برخوردار است، اشارات بیشتری در این زمینه دیده می‌شود:

خدا را کم نشین با خرّقه پوشان

رخ از رندان بی سامان مپوشان

در این خرّقه بسی آلودگی هست

خوشا وقت قبای می فروشان

در این صوفی‌وشان دَرَدی نَدیدم

که صافی بباد عیش دَرنوشان

تو نازک طبعی و طاقت نیاری

گرانی‌های مشتی دل‌سوق پوشان

چو مستم کرده‌ای مستور منشین

چو نوشم داده‌ای زهرم منوشان

در غزلی هم که ذیلاً مطلع آن آورده می‌شود اشارات دیگری وجود دارد:

تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی

ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

در بیت دوم این غزل از ممدوح می‌خواهد که دیگری را به جای او - به خدمتکاری - برنگزیند و در واقع یعنی صوفیان را به جای رندان به

خود نزدیک نگرداند. در بیت سوم از جور «رفیق» یعنی همان صوفیان، سخن گفته:

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم

عاشقان را نبود چاره به جز مسکینی

در بیت چهارم می‌گوید: از لطف تو - ای گل - تعجب می‌کنم که با خار (صوفیان خشک) هم‌نشین شده‌ای و سرانجام در ابیات نه و ده

صراحتاً می‌گوید:

نکته‌ای بی‌غرض از بنده مخلص بشنو

ای که منظور بزرگان حقیقت بینی

نازینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد

بهتر آن است که با مردم بد نشینی

و پیداست که مراد او از «مردم بد» صوفیان سالوس است.

۶۵ ص ۱۲۴۸

دل خسته من گشردش همتی هست

نخواهد ز سنگین دلان مومیایی

در معنای بیت نوشته‌اند: «اگر دل مجروح من حرمت خود را ننگه دارد و عزت نفس داشته باشد... از مردمان قسی‌القلب و سیاه‌دل و بی‌درد

حاجت نمی‌خواهد حتی اگر آن حاجت مومیائی باشد».

در توضیحات بیت اولاً باید گفت که حافظ «خسته» را نه به معنای مجروح بلکه به معنای شکسته به کار برده است. در ثانی او نه برای

استخوان شکسته خود که برای دل شکسته‌اش مومیایی لازم دارد! (والبتّه حاضر نیست آن را از هر کسی هم بگیرد). ثالثاً معنای دیگری

برای بیت پیشنهاد می‌شود با تکیه بر جنبه تغزلی آن:

می‌گوید: دل شکسته من اگر همتی والا داشته باشد - که دارد - از شاهدان سنگدل مرهم و مومیایی نمی‌خواهد چون خود آنان دلم را شکسته‌اند (دل آنها همچون سنگ است و این سنگ دل مرا شکسته است).

۱۲۴۹.۶۶

می‌صوفی‌افکن کجا می‌فروشند

که در تابم از دست زهد ربایی

بیت طنز دارد. صوفی در کار «می» چنان کهنه‌کار شده که با هر

باده‌ای مست نمی‌شود. از این رو حافظ باده گیرا و تلخ و تند را می

«صوفی‌افکن» خوانده است.

\* استادیار دانشگاه آزاد شهرکرد

### پی‌نوشت

۱. اصل این مقاله در ۱۰۲ مورد بوده که به دلیل محدودیت صفحات مجله، با هماهنگی نویسنده بخشی از آن حذف شده تا در فرصتی دیگر چاپ شود.

### منابع

۱. جبلی، عبدالواسع (۱۳۶۱). دیوان، به‌اهتمام ذبیح‌الله صفا، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
۲. سعدی (۱۳۶۲). کلیات، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۳. سعدی (۱۳۶۶). بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ دوم.
۴. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۸). موسیقی شعر، تهران، نشر آگاه، چاپ دوم.
۵. شمیسا، سیروس (۱۳۷۲). کلیات سبک‌شناسی، تهران، انتشارات فردوس.
۶. فردوسی (۱۳۸۱). شاهنامه، تهران، انتشارات پیمان، چاپ دوم.
۷. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰). زیبایی‌شناسی سخن پارسی: معانی، تهران، نشر مرکز.
۸. مسعود سعد (۱۳۶۲). دیوان، به تصحیح رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر.
۹. مسعود سعد (۱۳۶۴). دیوان، به تصحیح مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال.
۱۰. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران، نشر نو، چاپ سوم.